منوچهر جمالی

مسائل کنونی ما ، مسائل هزاره های ماهستند
تنها با پرداختن به سیاست روز ، مسائل کنونی ما، حل نمیشوند

« زندگی»، درپیکاربا « ضدزندگی»
تاریخِ فرهنگ ایران
تراژدیِ پیکار
« زال زر » و « زرتشت »
برای « یک غایت مشترک »
ولی با« دوشیوه متضاد » است

اصل « ضد زندگی » برای زال زر،«اژدها»هست
اصل « ضد زندگی » برای زرتشت ، « اهریمن» است
« اژدها » و « اهریمن »
دو مفهومِ متفاوت از« اصل ضد زندگی »هستند
التقاط این دوشیوه متضاد باهمدیگر
در تصویر« ضحاک»، درشاهنامه

«اهریمنِ زرتشتی »،
« اژدهای زال زر» را، که « دراصل، نیک» است ،
به « اژی بودن= ضدزندگی بودن » میفریبد!

و لی« اژی» زرتشت، خودش« اصل ضدزندگی»است ، ونیاز به فریب خوردن ِ به آن ، ندارد !

وهیچگاه نیز« نیک نمیتواند باشد »،

اهریمن،خودش

«اصل فریب، یا چنگ واژگونه زدن»است

و« فریفتن » ، خودش ، « اژی بودن » است ، ولی موبدان ، این را فراموش میکنند و دربندهش ، این اهورامزداست که اهریمن را« میفریبد» ، ودراثر«این فریب » است که اهریمن درپایان زمان ، ازبین خواهد رفت، نه درپیکار اهورامزدا با او ! ولی اهورامزدا ، بااین فریب، خودش، « اژی» میشود!!!

زرتشت و زال زرکه پسرسام (=گرشاسپ) بود ، هردو « **یک غایت** » داشتند، که این غایت ، قطبِ (= بهی) فرهنگ ایران بوده است ، وهردو، برای واقعیت بخشیدن به این « ارزش متعالی درجامعه بشری » برخاسته بودند . « **اژدها و جنگ بااژدها** » ، درشاهنامه ، داستان جنگ با جانورافسانه ای، ویا یک جنگِ خرافه ای نیست ، بلکه « **اژدها = ضحاک** » چنانچه بررسی خواهد شد ، به معنای « **اصل ضد زندگی** » است . سام ، که با « اژدها » میجنگد ، کسی است که با « ادیان وآداب وقدرتها و عقایدی که ضد زندگی و بهزیستی بوده اند » جنگیده است . همان داستان زاده شدن زال ، دراجتماعی که سام را مجبور به دورانداختنش میکند ، چگونگی تحول یافتن سام وبرگشتن ازخدای حاکم برآن اجتماع ، و پیکارسام ، با « اصل ضد زندگی» را نشان میدهد . فریدونی که با ضحاک میجنگد ، میکوشد ،« اصل ضد

زندگی » را ازجامعه انسانی ، تبعید کند . **شاهنامه ، دربرگیرنده پیکار فرهنگ ایران، با « اصل ضد زندگی» است.**
آنچه بنام « **شاهنامه شناسی »** ، **تا کنون ، نام علم وعلمی برخود نهاده است ، جزسطحی سازی و پوچ سازی و بی معنا سازی، وحتا مبتذل سازی شاهنامه وفرهنگ ایران نبوده است**. با نهادن نام علم، به این گفتارها که انسان را سرد وافسرده وملول میگذارد، آنها را علمی نمیسازند، ولی معنا وارزش« علم » را به کلی میکاهند . **بزرگترین دشمن فرهنگِ ژرف ایران ، سطحی نگری و سطحی سازی است ، به ویژه وقتی به « این سطحیات » ، نام علم وعلمی هم داده شود . البته مقالات تبلیغاتی درباره فرهنگ ایران ، ارزشی ندارند که کسی درباره آن ، اتلاف وقت بکند . این غایت متعالی ومردمی را ، زرتشت برای نخستین باربه فرهنگ ایران نیاورد ، بلکه این غایت ، پیش ازاو ، بُنمایه فرهنگ ایران بوده است ،** و زرتشت ، یکی ازکسانیست که برای رسیدن به این غایت ، با شیوه ویژه خودش ، که با شیوه « سام و زال زر» فرق کلی داشت ، برخاست واندیشید ، و ازآنچه آموزه او، در درازای تاریخ کرده است ، میتوان فرازوفرودو« امکانات گسترش ِ تازه آموزه او» را بررسی کرد .
«**برترین ارزش وغایت**»، هم برای زال زر، وهم برای زرتشت ، « **نفی ضد زندگی** » ، یا « **نفی ِ ا+ ژی** » ، از« **زندگی = ژی** » بود . « **ژی** » همان « **گی= جی = زی** » هست ، که « **زندگی** » باشد . **تفاوت فرهنگ ایران، با ادیان ابراهیمی، آنست که ادیان ابراهیمی ، گردِ محور« نجات دادن انسان وبشریت ازگُناه دربرابرحکم ِ الهی » میگردند ، و فرهنگ ایران ، گردِ محور« نجات یابی انسان وبشریت ازآنچه ضد زندگی است » میگردد. این تفاوت ، فوق العاده اهمیت دارد .این « اصل ضد زندگی ، « اژی » یا « اژدها و ضحاک »، خوانده میشود** . پیام زرتشت ، پیام تازه ای درایران نبود ، وچنانکه از موبدان زرتشتی ادعا میشود ، **ایران پیش از زرتشت ، ایران ِ جاهلیت نبوده است** ، بلکه **خانواده سام** ، همین آرمان وارزش وغایت را ، روزگاران

درازپیش ازاو، به شیوه ای دیگرو حتا مردمی تر ، دنبال میکرده اند . تفاوت این دو ، در**شیوه رسیدن** به این ارزش متعالی بوده است . ودرست **« شیوه رسیدن به یک غایت » ، چه بسا محتوای خودِ آن غایت را ، به کلی دگرگون میسازد، و درست ، بجای « غایت » ، ولی بنام « غایت » ، « ضدغایت » را فراهم میآورد** . بجای رسیدن به غایتِ« زندگی» که نوید داده ، « ضد زندگی » را واقعیت میبخشد . بجای بهشتی که نوید داده، و همه را شیفته آن ساخته ، دوزخ را برای همه آنها درهمین گیتی میسازد ، و دوزخش را نیز بنام « بهشت » ، میستاید .

آنها که شیفته غایت های مردمی ومتعالی میشوند ، بندرت ، دقت و تاءمل در« شیوه رسیدن به آن غایات » میکنند . « غایت های و آرمانهای بزرگ ونوید بخش » ، با آوردنِ چنین آزمونهای تلخ درتاریخ ، بد نام و بی ارزش و خوار ساخته میشوند ، چون شیوه های رسیدن به آن ، درست برضد خود آن غایت ها بوده اند . تازه همین مبارزان ، برای غایت های مردمی وعالی ، از راههای ناسازگاربا آن غایتها ، و واقعیت بخشیدن به « ضد غایت » بجای « غایتی »که نویدش را داده اند ، میکوشند همین « ضد غایت » را ، بنام « غایت »، به جامعه بباورانند . واین کار، چنگ وارونه زدن، یا خدعه کردن با مردمانست . واینجاست که خود این کوشندگان برای غایت های بزرگ ومردمی ، از« شیوه های ناجور با آن غایت ها» ، که **آنها را آسمانی والهی نیز میدانند** ، با دست خودشان ، درانسانها ، **شک ورزی** و**بد بینی** ودرپایان، **نیهلیسم Nihilism** (یکسره ، زیر همه ارزشها وآرمانها زدن) را خلق میکنند . پیدایش « **رنـدی** » در ایران ، پیآیند همین « پوچ ازآب درآمدن همه آرمانها درواقعیت » بود . **ناگهان ، همه غایت ها ، فقط « آلات ووسائل رسیدن به قدرت » ساخته میشوند.**

«غایت مردمی ونوید بخش » ، با زرق وبرق و دلربائیش، پوشه ای برای « همه غرضهای ناپاک وضد زندگی » میشود . زیرغایتِ « حقیقت ، یا زندگی وبهزیستی ، یا عدالت، یا آزادی » که در واقع «غایتِ دلربای نمایشی ، ولی فرعی »است ، غایتی

دیگر نهفته است ، که « ضد حقیقت ، یا ضد زندگی ، یا ضد عدالت، یا ضد آزادی » است، وآن ، غایت ، غایت اصلی است که تاریک و پوشیده میماند.

1- رابطه « غایت » ، با « شیوه واقعیت بخشیدن به آن غایت » مسئله ایست که ادیان نوری و ابراهیمی ، با رابطه « غایت» با « وسیله » ، حل میکنند. « وسیله ِ شرّ » ، یا « آزارنده زندگی انسانها » ، برای رسیدن به « غایت خیر» روا داشته میشود، و آن را « حکمت » مینامند .

2- خانواده سام وزال زر، «غایت » و « شیوه واقعیت دادن» را ، در رابطه « یـوغ = سنـگ= وَن = سم ویا سام = یان= لاو » ، که مفاهیم نامشخص و گنگی برای ما شده اند ، روا میدانستند . این اصطلاحات ، درست اینهمانی با واژه « ییما = همزاد » دارند . زرتشت، با « دادن معنائی دیگر به این اصطلاح » ، میخواست ، « کل روابط و پیوندها » را درجهان تغییر دهد . یوغ یا سنگ یا سم ، یا « وَن » یا « یان » ، مسئله « پیوند بطورکلی » میان « آنچه هست، چه گیتی وچه خدا ، بود . زرتشت با وارونه ساختن مفهوم « همزاد » که همان « یوغ= سنگ = سم » است، همه روابط و پیوندهای را که میان« کل ِ هستی» میباشد ، تغییر میداد ، و کاملا در تضاد مطلق با « شیوه پیوند دادن همه چیزها باهم » از دید گاه خانواده سام (همان سم = هم = همآهنگی وتوافق واتحاد= همان یوغ ، درسانسکریت، سم ، سنگ خوانده میشود) وزال زر بود . ازجمله این روابط ، همین رابطه میان « غایت » و « شیوه واقعیت دادن آن غایت » است ، یا بطورکلی شیوه ارتباط غایت ، با « روش و وسیله و واسطه وسبب » است . « میان همزاد » زرتشت ، « خلاء، یا فضائی که درآن هیچگونه ارتباطی ممکن نیست » ، وجود دارد .

از دید سام و زال زر، « شیوه واقعیت دادن یک غایت » ، بـا خود ِ « غایت» ، « دواسب همگوهر، ولی گوناگون هستند، که باهم، باید « گردونه » آفرینندگی و عمل را بکشند و پیش ببرند. غایت و « شیوه واقعیت دادن آن غایت » ، ازهم جدا نیستند .

دراین بررسی ، این شیوه ، که بنیاد فرهنگ ایران بوده است ، بطورگسترده بررسی خواهد شد . « ابـزار » در فرهنگ اصیل ایران ، به هیچ روی معنای « وسیـلـه و آلـت وواسطه وسبب » را ندارد . ازاینرو ، نمیتوان اصطلاح ِ « ابزار= افزار» را جانشین اصطلاح « واسطه = وسیله » کرد . ازاجتناب وگریز عرفان درایران از « واسطه » ، میتوان دید که ایرانی رابطه مثبتی با مفاهیم وسیله = واسطه نداشته است که دراین اشعارنیز بازتابیده شده است . عطارگوید :

هرچه ازتو بما رسد پذیریم   این واسطه ازمیان ، بینداز

ودرست این شعرمولوی نشان میده که این « سمندریا سیمرغ » ، خدای زال زر است ، که واسطه و وسیله ورابطه را نمیشناسد. سمندریا سیمرغ (ارتا) که درگوهرش یوغست، با هرجانی وانسانی، جفت است . درکردی به همزاد ، « لفه » میگویند که همان واژه « لَـو» درفارسی است که به معنای پیچک (سن = سیمرغ) است که اینهمانی با عشق دارد . و این واژه ، همان واژه لاو (love) انگلیسی است .

اندرآتش کی رود بیواسطه   جزسمندر، کورهید از رابطه

« یوغ = سنگ = وَن = یان = جفت » مسئله « پیوستگی بلاواسطه ، بی وسیله » میان همه چیزهاست . این پیوند بیواسطه ، تنها مربوط به « رابطه انسان با خدا » نیست ، بلکه درسراسر پیوندها در جهان، گسترده شده است .

اکنون درابتدا ، فقط یک نمونه ازمعنای « افزار= ابزار» آورده میشود ، تا فرق آن، با « وسیله= واسطه » ، به چشم بیفتند . « افزار» ، نام ادویه و چاشنی خوراکها و خورشها ست . ادویه وچاشنی ، درخوراک ، چنان با آن آمیخته و آغشته، یا جفت و یوغ میشود که نمیتوان ادویه را ازخوراک، بازشناخت. چاشنی وادویه یا افزار، خورا ک را با مزه میکند . این « بهمن » و « ارتا= سیمرغ » و « شهریور» است که مزه به آب (همه شیرابه ها ، آش ها) میدهند (بندهش، بخش پنجم ، پاره 43) و این اهریمن در الهیات زرتشتی است که آب را « بی مزه » میکند . «

زندگی ، هنگامی زندگیست که مزه دارد . آنکه زندگی درگیتی را « بی مزه یا بدمزه » میکند ، ویژگی « اژی = ضد زندگی » دارد . گوهرومعنای زندگی ، مزه اش هست . « مزه » درفرهنگ ایران که « رس و رسا » باشد ، بیان آمیختگی با گوهرچیزهاست . سپس دراین گفتار، فرق مفهوم « ابزار» با « وسیله وآلت و سبب وواسطه » گسترده تر بررسی خواهد شد . مفهوم « واسطه » ، با مفهوم « میان » درفرهنگ ایران ،فرق کلی دارد . درفرهنگ ایران ، « میان » ، مایه ایست که دوچیز را باهم میآمیزد، و آنهارا چنان باهم تخمیر میکند ، که در یگانگی و وحدت درهمآهنگی آنان ، اصل آفرینندگی وحرکت ازاین یوغی ، پیدایش می یابد . درواقع ، میان ، ازمیان برمیخیزد ، وخودرا نفی میکند .

3- زرتشت ، دراثر اینکه « بریدگی و تضاد همزاد زندگی وضد زندگی » را ، گرانیگاه آموزه وبینش خود کرده بود ، نمیتوانست از « پیوند یوغی وسنگی » بهره ببرد ، چون یوغ و سنگ و وَن..... ، با همزاد ، هم معنا وهمگوهرند . درکردی بخوبی میتوان دید که اساسا به « ییما = همزاد » ، جوغ یا یوغ میگفته اند . درکردی جیمک (همزاد) = جمک = دوانه = لفه = لفه دوانه = جوی (که همان جوغ = یوغ است) میگویند . لفانه ، هنوز درکردی ، به معنای « دو میوه بهم چسبیده » است . باید درپیش چشم داشت که فرهنگ ایران ،« جی » را که زندگی باشد ، همان یوغ (= سنگ = لفه= یان = وَن= میت maete) میدانست . این به معنای آنست که زندگی ، عشق ومهراست . اکنون، زرتشت با گستاخی بی نظیری ، درست بی سروصدا ، همین یوغ یا همزاد را ، با یک عبارت ، جدا ومتضاد باهم میساخت، تا نیمی ازآن را ، ژی ، و نیمی دیگر را « اژی » بداند . این اندیشه ، یک اندیشه انقلابی، ولی به همان اندازه ، فاجعه انگیز بود ، چون « عشق فطری » را درمیان هرجانی ازبین می برد . این جدائی درهمزاد ، که نماد پاره کردن ِ کل

پیوندهای جهان ازهمدیگر بود ، یکراست، «غایت » را نیز از « شیوه رسیدن به آن » ، جدامیکرد.
زرتشت ازسوی دیگر نمیتوانست « شیوه واقعیت دادن » را به کردار « وسیله وآلت عمل » بپذیرد ، چون با پدیده « مقدس بودن ژی = جی = زندگی » در ایران ، سازگارنبود . تنها راهی که باقی ماند ، و درهمه متون اوستا ئی و پهلوی بکار برده شده است ، همان روشی است که ضحاک درشاهنامه بکار میبرد .
« اژدها یا ضحاک » ، نماد « ضد زندگی = اژی » درآموزه سام و زال زر ورستم بود . در داستان ضحاک درشاهنامه ، ابتکارعمل از « اژدها = ضحاک » گرفته میشود، و به « اهریمن » داده میشود ، که « اصل ضد زندگی » در مزدیسنان است . اهریمن ، با « بستن پیمان » که به او « دانش بیاموزد و آموزگاراو باشد » ، و « فریفتن او به کشتن وخونریزی و قربانی خونی » ، ضحاک را نا آگاهبودانه ، آلت و وسیله هدفهای خود میسازد . این تصویر ِ « اژدها » ، تصویر ِ اژدهائیست که زیر نفوذ زرتشتیگری ، پیدایش یافته است . در گاتا ، همین اندیشه میآید که دروند (آنکه می درّد = اژی)، برغم آنکه « اژی » را برمیگزیند ، ولی این خودش نیست که آن را برمیگزیند ! بلکه « بدان ، فریفته میشود » . همین اندیشه دربندهش، درمورد مشی ومشیانه (نخستین جفت انسانی درالهیات زرتشتی) تکرارمیشود .
بدینسان مسئله « شیوه واقعیت بخشیدن غایت » درآموزه زرتشت ، بسیارپیچیده میشود . چون پذیرفتن اندیشه « حکمت = کاربرد شرّ به غایت خیر» ، با مفهوم فرهنگ ایران از « راستی » سازگارنبود . راه حلی که برای آموزه زرتشت باقی میماند ، همان راهیست که ضحاک درشاهنامه میرود و ازهمان آموزه زرتشت ، مایه گرفته است . ضحاک ، برای رسیدن به قدرتِ جهانی دراثر فریب اهریمن ، باید پدرش را « مرداس = میتراس » که « اصل جانفزائی و زندگی بخشی است » (داشتن گاوان شیرده که به همه رایگان شیر میدهد) بکُشد(با آزردن اصل

زندگی، میتوان به حکومت جهانی رسید) و هنگامی که او، از کردن این کار، هرچند بسودش برای رسیدن به قدرت جهانی هست ، امتناع میکند ، اهریمن ، بجای او ، و بدون آگاه ساختن او، این کار را انجام میدهد ، و پدرش را که « اصل زندگی بخشی » است ، درچاه می اندازد .

این شیوه عمل در آئین زرتشتی ، جانشین مفهوم « حکمت ، که بکاربستن آگاهانه و عمدی ِ شرّ برای رسیدن به غایت خیر درادیان ابراهیمی باشد» میگردد . غایت خیراهورامزدا (که همان ازبین بردن ضد زندگی =اژی میباشد) ، بدون آگاهی اهورامزدا ، بوسیله خود اهریمن ، واقعیت داده میشود .درست همین « کلیشه یا پارادیگم عمل » در همه متون اوستائی و پهلوی، برای چیره ساختن آموزه زرتشت ، بکار برده شده است . با سنجش « آموزه سام وزال زر» با « آموزه زرتشت » ، این مطلب ، برجسته و چشمگیر ، « درون نما » میگردد .

چنانکه گفته شد ، زرتشت و زال زر، هردو یک غایت داشتند ، و آن ، طرد و نفی « **ضد زندگی = ا ژی = ا + ژی** » بود . ولی رسیدن به این ارزش متعالی ، در شیوه زرتشت ، **فوق العاده ساده و روشن ولی سطحی** ، ودرست دراثر همین سادگی و روشنائی ، ازسوئی برای همه ، بسیار مفهوم و گیرا و موءثر، ولی ازسوی دیگر ، واقعیت دادنش ، برای وجود انسان ، فوق العاده گران تمام میشد ، چون **انسان را از« میزان بودن » ، از« اصالت= تخم ِ ارتا بودن، یا فرزند سیمرغ بودن » میانداخت** .

زرتشت « **ارتای خوشه**» ، یا « ارتاخوشت » را نمی پذیرد ، و **اورا فقط « اردیبهشت= ارتا واهیشت » می نامد** . **زرتشت دیگر، وجود خدا را ، « خوشه ای که مرکب ازانبوه به هم پیوسته ِ تخمه های همه جانداران ، یا همه ژی ها وجی ها هست » نمیداند** . به عبارت دیگر، اهورامزدا ، « **جانان** » نیست (چنانکه الله و پدرآسمانی ویهوه نیز ، **جانان** نیستند) . اهل فارس ، « ارتا» را « ارتا خوشت = ارتای خوشه » میناميدند ، و خوارزمیها وسغدیها ، « ارتا » را « اردوشت = ارتای وَشی »

میناميدند . و این نام ، افزوده بر معنایِ« خوشه بون » ، معنای « رقصیدن، و طبعا خنیاگری و رامشگری » و « شادی و نوشوی و مزاح » را هم دارد، که دربندهشن ( ) درمورد دین سام وخانواده اش آمده ، رد پای آن، درخود ِمتون زرتشتی باقی مانده است . درست **موبدان زرتشتی ، رقص و خنیاگری و سرود خوانی را کاراهریمن میدانستند** . به عبارت دیگر، رقص وخنیاگری و سرود خوانی ، « کاری برضد زندگی » شده بود ! **زرتشت درگاتا ، هیچگاه ، « ارتا » را بدین نامها نمیخواند ، بلکه فقط بنام « ارتا واهیشت » مینامد ، تا اصل « خوشه بودن خدا ، و اصل موسیقی وخنیاگری واصل وبُن ِ شادی بودن خدا ، و اصل تحول یابی ِ خدا ، به گیتی و انسانها » را حذف کند** . **اهورامزدائی که بنا بر بندهش ، خدائی را از« ارتا واهیشت » گرفته است ، دیگر ، « خوشه» ، یا « تخم » ، یا « بُن =van » ، یا « زهدان= آگر= اگرا » نیست**. درک همین نکته ، سراسر اندیشه های زرتشت ، و شیوه رسیدن او به غایت را ، آشکار وفاش میسازد . خوشه بودن خدا ، بیان اینهمانی ِ« خدا با گیتی » ، اینهمانی آن جهان با این جهان ، واینهمانی ِ « مینو ، و جهان استومند= جهان جسمانی » است .

این شیوه رسیدن به غایت را ، که برتری وفرازپایگی و جدائی اهورامزدا از« جانان = جهان جان وگیتی » باشد ، میتوان با نخستین نگاه ، از نخستین عبارت سرود های زرتشت ، دید . « **گُش ئورون** » ، که معمولا درکتابها ، به « **روان آفرینش** » ترجمه میشود ، ترجمه ای این اصطلاح ، از دید موبدان زرتشتی است ، که دید گاه ِ خانواده سام وزال زر را ازهمان اصطلاح، بکلی تاریک میسازد، ومعنای اصلیش را میپوشاند . زرتشت هنگامیکه دستانش را به آسمان بلند میکند، وازاو میخواهد که او را یاری بدهد، تا « گوشورون » را خشنود سازد . تفاوت نگرش او با سام وزال زر، پدیدار میشود . برای سام وزال زر، زمین (= **ارض** درعربی = **Erde**درآلمانی = درانگلیسی **earth**) ، همان **ارتــا** ، یا سیمرغست. **برای سام و زال زر و رستم ، خودِ**

آسمان یا خدا هست ، که تحول به زمین یا گاو زمین = گـُش می یابد . خودش ، تخمیست که درهرتنی(= هرانسانی) ، افشانده شده است . « **گـُش**» ، یا گاو زمین، یا همه جانها ، اینهمانی با« ئورون**urvan**» دارد ، که همان **رام** (= روان هرانسانی ، رام، یا پیدایش وتحول یابیِ سیمرغ درموسیقی و ترانه ورقص وشناخت است .« **رام** » که هم **ئورون ur+van** وهم **زرون zr+van**= زمان است) ، نخستین پیدایش ارتا یا سیمرغست.

سیمرغ ، یا خدا ، خودش ، درزمان ، « میگردد ، میگذرد، میرقصد » . سیمرغ ، درگیتی ، خود را امتداد میدهد(کـش می یابد، کشش پیدا میکند) ، به گیتی ، تحول می یابد . او سال وماه وروز و ساعت و« گذر = سپنج » میشود . زمان ، گشتن خدا ، به چهره های گوناگونست . سیمرغ یا خدا ، « گردونه » است . گردیدن = تحول یافتن که همان « ورتنwartan » باشد ، گردونهwartanchik وارابه است. گردونه ، پیکر یابی « اصل تحول و گشتن وشدن » بود . پدیده شدن و گشتن وتحول یافتن ، از تصویر « گردونه = ارابه » فهمیده میشد .

سیمرغ یا فروردین، warte (= بهار)است که همزمان به معنای « گردش و تحول» است.گردونه بودن ، به معنای « گردنده = اصل شدن وتحول » است . درسغدی به گردونه ، pariwert پری ورت گفته میشود و پری ورتpariwart به معنای چرخیدن و گردیدن و شدن است .مفهوم « شدن » در چرخیدن و گردیدن ، معین میشد، وهردوی این واژه ها همان « فرورد » است که نام ارتا هست . این بررسی ، در**کتاب مولوی جلد چهارم** ، شده است که میتوان در زیراین نوشتار نیز آن را خواند (بخشی ازاین بررسی، در زیرنویس-1- آورده شده است) . پیآیند این اندیشه آنست که اگر زرتشت درهمان نخستین بند نخستین سرودش، ازاهورامزدا، یاری میخواهد، تا بلکه بتواند جهان جان(گوش ئور ون) را ، خشنود سازد ، زال زر که میداند ، خود ارتا، همان « گـُش یا گاو زمین » شده است، و درهرجانی ، ازجمله، درجان خود او نیزهست ، پس مسئله برای او خویشکاری گوهریست که

اوبا جانهای دیگر (کل گیتی) **با هم خوشند** ، با هم میتوانند خوش باشند. « **خویشکاری مقدس همه** » ، آنست که همدیگر را خوش و خرّم سازند. سیمرغ درجان هرکسی ، این را گوهر هرجانی وروانی و ضمیری ، ساخته است . خوش وشاد ساختن همدیگر، همپرسی خدا (ارتا وبهمن) درهمه انسانها باهمست . این دو اندیشه ، کاملا متفاوت ازهمند . درخود واژه « ژی » (= جی = زی = گی) ، این رد پا بخوبی باقی مانده است . واژه « جی» ، هم به معنای « زندگی » است ، و هم به معنای یوغ (جفت= همزاد = مهر) است . هنوز واژه «جوت » درکردی ، که همان « جفت و یوغ » باشد ، دارای این معانیست :

این دومعنای واژه « **جی** » ، نشان میدهد که **گوهر زندگی ، مهر است . بی مهر، زندگی ، نیست . ازمهر، کاستن و به دشمنی پرداختن و کینه ورزیدن ، ضد زندگی ، شدن است**. به اصطلاحی دیگر، زندگی ، بی مهر ، خودش ، « ضد زندگی » است . آنکه مهرندارد، خودِ زندگیش ، تبدیل به ضد زندگی شده است . او در زندگی کردن ، با زندگیش میجنگد . خودش ، خودش را کیفر میدهد . به همین علت ، در آغازشاهنامه، نخستین نیاز کیومرث ، که نخستین انسان درالهیات زرتشتی است ، بی مهر، نمیتواند زندگی کند . بی یوغ (= جی) زیستن ، زیستن (= جی) نیست .

درست زرتشت ، این «جفت یا همزاد یا یوغ » را که پیکریابی « مهر» میباشد، و اصل زندگیست ، به شکل « فطرتا ازهم بریده و فطرتا باهم ضد » گرفت . بدینسان ، **خود زرتشت** ، **با این اندیشه بنیادیش ، که گرانیگاه همه آموزه اش هست** ، **اژدها = اژی + دهاک را ، که به معنای « اصل ضد زندگی » است ، خلق میکند** . ازاین جا میتوان دریافت که چرا زال زر و رستم ، از پذیرش دین مزدیسنان سرکشیدند .

در تبری ودرسیستانی ، جی به معنای زندگی است . درسیستانی « جی پر**ji+ppar** » به معنای **اندام زه و زاد مادینه** است . و جیگو(باید جی + گاو باشد) به معنای یوغ است . در دوانی جی ، به معنای یوغ گاو هنگام خویش است . یکی بودن زندگی ، با

یوغ (= یوگا = جفت = همزاد = نیر= سنگ= میت **maete** ، ریشه مهر) ، درست اختلاف میان زرتشت و زال زررا مینماید .

بخش یکم گفتار
بخش دوم گفتار، بزودی منتشر میشود

زیرنویس (1)
ازکتاب مولوی جلد چهارم :

معنای « گاو » درفرهنگ ایران چیست ؟
« گاو» یا « گوسپند» ، اصل همه جانهای بی آزار است، که نماد « قداست زندگی » میباشد
« گی» که ریشه واژه« گاو»است، نام سیمرغست گاوزمین(مانگ) ، گاوآسمان (مانگ= ماه)

گائو gaao=گاونروگاو ماده
گیتی gaetha= گهانgehaan= جهانjihaan=مجموعه همه جانها= جانان
گئوکرناgaokerena
گئوتماgotaama=gaotema= تخم زندگی
گئوسپنتاgaospenta= جان مقدس(آنکه نمی آزارد)
گیه(gaya(gi=گایه gaaya=گانgaan = جانjaan

واژه گیهgaya و گایهgaaya درسانسکریت و گانgaan درهزوارش و جانjaan امروزه از ریشه « گی gi» ساخته شده اند، و به معنای « زندگی » هستند . درفرهنگ دکترمعین، میتوان دید که « گی» نام مرغ نامعلومیست که پرابلق دارد و آن پررا برتیرنصب میکنند . این مرغ نامعلوم ساخته شده، و « پردورنگش »، نام سیمرغست که مرتبا ازهمین راهها ، سرکوب ومجهول ساخته میشود . سیمرغ ، به عمد ، نامعلوم ساخته میشود .« **جان» که « گی + یان » باشد ، خانه سیمرغ است** .

« گیتی » ، که درهزوارش گهان و دربخارائی « جیهان » و « گیهان » است ، دراصل به معنای « مجموعه جانها =جانان » است . در فرهنگ ایران ، برای بیان کردن « اصل آزار» ، گرگی را تصویر میکردند که مجموعه همه گرگهاست . آنها گرگ را ، نمونه درندگی میدانستند . گرگ ، معنای « درنده » بطورکلی را میداد . همانسان برای بیان « اصل بی آزاری » که همان « اصل قداست جان » باشد ، یا گاو یا اسب یا گوسفند = گئوسپنتا ، بسیاربزرگی که مجموعه همه جانوران بی آزاراست (گزند به جانی نمیزند) درنظر داشتند . این بود که زمین یا گیتی را درذهن ، یک گاو بزرگ می انگاشتند . همینگونه، همه « ضمائر انسانها » که مرغان چهارپربودند ، باهم میآمیختند، وباهم یک مرغ بنام سیمرغ(سه + مرغ ، سه + مر) یا **ارتافرورد** تشکیل میدادند. « بُن وبیخ » ، درفرهنگ زنخدائی ایران، مرکب ازسه تائی بود که باهم یکی شده بود . این سراندیشه را زرتشتیان درمتونشان، بکلی حذف کرده و کوبیده اند ، چون برضد اندیشه « اهورامزدا به کردارآفریننده واحد » بود. کسی از راه این مآخذ ، نمیتواند ، **مستقیما** به این پدیده « سه تا یکتائی » برسد . درواقع ، « خدا » ، تصویر« مجموعه آمیخته همه جانوران بی آزارباهم » ، بود .

اینست که « گاو» ، یا « گوسفند = گئوسپنتا » ، مجموعه همهِ جانهای بی آزار، شمرده میشد . اصطلاح « سپنتا » که امروزه به « مقدس » ترجمه میشود ، به علت آنست که بیان « اصل قداست جان یا زندگی » بوده است . این واژه خودش « سه + پنت= سه + پند » است، که به معنای « سه زهدان = سه اصل زاینده جهان » است . **سپنتا ، بُن واصل پیدایش جانهای بی آزاراست، که هم به جانی ، گزند وارد نمیآورد ، وهم دیگران را ،ازگزند زدن به جانها بازمیدارد** . اینکه امروزه به جانوری ویژه ، « گوسفند » گفته میشود ، برای آنست که این جانور، نمونه درخشانی از این اصل بوده است .، ولی بدینسان ، معنای اصلیش، قربانی این تخصیص و کاربرد شده است . مثلا به ماه ، ماه گوسپند تخمه

gaocithra گفته میشود . مثلا دربخش نهم بندهش پاره 72 میآید که « چنین گوید که ماه ، گوسپند تخمه است ، زیرا آئینه گاوان و گوسپندان به ماه پایه ، ایستد » . «آئینه »، جانشین واژه « دین » شده است که به معنای « اصل زایش » و همزمان با آن، « اصل پیدایش و روشنی » است . ماه ، بدین علت « گوسپند تخمه » نامیده میشود، چون همه تخمه ها ی جانوران بی آزار، درماه پایه جمع میشوند و باهم میآمیزند، و اصل جانهای بی آزارپدید میآید و ازاین رو ، **ماه ، اصل روشنی** شمرده میشود . درهمین پاره میآید که : « هرمزد ، آن تن و آئینه گاو را برگرفت ، به ماه سپرد که این آن روشنگری ماه است که به گیهان بازتابد » . البته بندهش ، درنقل اسطوره های سیمرغی، آنهارا در راستای الهیات زرتشتی ، تغییر شکل میدهد. این اهورامزداست که تخمهای گاو را به آسمان می برد . بدینسان ،ازگاوماه وازگاو زمین ، سلب حق و توانائی ِ آفرینندگی میگردد ، درحالیکه این کار، بدون دخالت اهورامزدا، روی میداده است .

درماه ، همه تخمه ها یا چیتراهای زندگان جمع، و باهم آمیخته میشده اند . ازاین رو، درنقوش برجسته میترائیسم درغرب ، درهلال ماه، که زهدان آسمانست ، گاوی دیده میشود که ایستاده است . مقصود ازاین گاو آسمان ، این نیست که درآسمان ، گاوی بوده است . بلکه مقصود آنست که « **تخم همه زندگان وجانها در درون هلال ماه یا زهدان یا جایگاه آفرینندگی آسمان** » ، **باهم جمع میشوند و باهم میآمیزند** . این زهدان آسمان، درخود ، یک گاو بزرگ ، یا یک خوشه دارد، که مرکب ازکل جانهاست ، و نام این خوشه ، **پروین** یا « **رمه** » نامیده میشده است .(در برهان قاطع ، رمه ، پروین است) . اینست که هم در زمین و هم درآسمان ، گاو ، یا « خوشه ِ تخم همه زندگان = مجموعه تخم همه جانها » هست . اینکه به گاو ، گُش هم گفته میشود ، گُش، همان گوش= خوشه است . برای ما این واژه ها ، کاربرد محد ودترو تنگتری پیدا کرده اند . هلال ماه ، که اینهمانی با « رام = رم = ریم » داده میشد ، اصل آفریننده جهان بود، که در نهاده

شدن این خوشه تخمها درآن ، آنهارا میپروراند ، وسپس فرومیافشاند . پس با تصویر گاو ، گاوبه معنایِ امروزه درنظر نبود . گیتی ، که زمین دانسته میشد ، مجموعه تخمهارا دارد، و بُن روینده درختی است که فرازش ، آسمان یا « هلال ماه درحال اقتران با خوشه پروین » است . گاو یا خوشه آسمان ، برو سردرخت است، و گاویا خوشه زمین ، بیخ و بُن است .

از « رام ، خدای زمان » تا آرمئتی (خدای زمین) چرا، رام وآرمئتی باهم، دوچهرهِ یک خدایند

روز 28 هرماهی درماهروز(تقویم) زرتشتیان ، اینهمانی با «زامیاد » دارد، که به آرمئتی ، زنخدای زمین تعبیر میشود ، ولی نزد اهل فارس این روز، بنا برابوریحان درآثارالباقیه ، رام جیت خوانده میشده است، که به معنای « رام نی نواز» است . درکردی هنوزچیت به معنای نی است . چیت جا ، حجله است، و چیته لان ، نیستان است . شیت ، به معنای سوت و همچنین به معنای « دین = دیوانه » است . درخرده اوستا (پورداود) ، این روز، « زم » نامیده میشود . این هردونام درست است . علت هم اینست که **رام، که سقف زمان و اصل زمان است ، آرمئتی هم هست**. زرتشتیها این روز را « زامیاد» نهاده اند ، تا نظر را از یک نکته بنیادی، منحرف و دور سازند . این نکته آنست که سه روز آخرهرماه (28+29+30) مانند سه منزل آخرین ماه (سه کهت = سه کات = سیکاد= چکاد)، بُن و تخم پیدایش زمان تازه و ماه تازه است . هرکدام ازاین منزلها، کهت یا کات یا کت نام دارند . یکی از تلفظهای کات، سات میباشد که به معنای « وقت » است و معربش

« ساعت» است . سقف ، « ساپیته » و« سابات » نامیده میشده است . هنوزهم درکردی، ساپیتک به معنای سقف است، و ساپیته به معنای « بلندترین نقطه » است . این واژه « ساپیته » ، شکلهای گوناگون پیداکرده است ، چون معنای « بُن واصل و مایه » داشته است، و به بُن و اساس بودن ، اهمیت فوق العاده داده میشد . ازشکلهائی که نقش بزرگی بازی میکنند :

1- سه به ته (درکردی) = سبد است که گاو در داستان بهمن نامه ، روی شاخها میبرد ، و ازاین سبد است که گاو آسمان (فلک ماه : بام زمین نامیده میشود). مولوی، هلال ماه را « زنبیل» مینامد (زنبیل = زنبه = زنبر، زنبه = زن به ، زنبر= زن+ ور)

2- « سپد» است که واژه « سپاه= جمعیت متفق باهم »باشد. این واژه در نام گاهنبارششم (خمسه مسترقه) پیش میآید . گاهنبارششم ، که پنج روز پایان سال است، وازجمله روزهای سال شمرده نمیشود(مفهوم صفر) ، « پیتک » هم نیزنامیده میشود (پیته ، ساپیته ، سا پیتک) . این پنچ روز، تخمی است که جهان ازنو ازآن میروید . زرتشتیها ، سرودهای زرتشت را به پنج قسمت کردند و نام این روزها را تغییر دادند و بجای نام خدایان گذاشتند تا نشان دهند که جهان ، از سرودهای زرتشت و سخنان اهورا مزدا آفریده میشود . ولی دراصل دراین تخم ، مجموعه همه تخمهای گیتی باهم جمع انگاشته میشد . این جمع بودن و خوشه بودن کل ، دریک بُن است است که محتوای واژه « سپد = سبد = ساپیته و طبعا سپاه » را معین میسازد. ازاین رو گاه ششم همه+سپت+ مدیا Hama + spath+maedya نامیده میشود . « همه سپت ، درواقع به معنای – کل همه تخمه ها باهم – است . البته همین واژه سپت= سبد ، تبدیل به واژه « سپاه » هم شده است ، چون سپاه مجموعه و کل به هم پیوسته است ، ودارای همه تخمه هاست . درتبری ، به سبد ، **چپی** گفته میشود، که ازنی وترکه ساخته میشود . درتبری ، چپ ، به معنای « مالامال وسرریز= لبریز» است . درست سبد ، همین معنای انباشتگی و لبریزی و

خوشه ای وپری را دارد . تصویر سبد به معنای پری درشعرجامی میآید که میگوید :

چون ز ده ، دستمزد خود ستدم پرشد ازآروزیشان سبدم

در کردی ، چه پ ، به معنای دسته گل و گیاه است . چه پک ، به معنای دسته گل و دسته مو هست . معانی « چپی » ، معنای « سبد = سپد = سه په ته » یا <u>ساپیته = سقف</u> و بالاخره « بُن فرشکرد » را روشن و چشمگیر میسازد . اینست که واژه spate دراوستا به معنای کامل وتمام و پُراست . spatyaak به معنای « کمال » است . اوج وسقف که کمال است ، مالامال و سرشاریست و همزمان با آن، بُن هم هست . ازآنجا که درفرهنگ زنخدائی ، تخم ، سرچشمه روشنائی هست ، اینست که همین واژه « سپد= سبد= سپت ، ت=th » در تلفظ « سپاس » ، معنای نگریستن و نگاهبانی کردن راهم پیدا میکند .spasan به معنای نگاهبان است . سپاه ، سپاس جامعه است . « خرد» درشاهنامه ، « سپاس جان » است ، یعنی « نگهبان جان است . اساسا واژه « مغز» در اوستا به شکلspaz+ga نیز نوشته شده است ، که به معنای « سرچشمه و اصل نگهبانی » است . فردوسی میگوید :

نخست آفرینش، خرد را شناس نگهبان جان است وآن را **سپاس**

سپاس تو گوش است وچشم و زبان

کزینت رسد نیک و بر بیگمان

با این اندیشه بود که درپیدایش تصویر تازه ازاهوره مزدا ، هم اورا موبد وهم اورا ، سپاهبد کردند ، ولی اینکه او روئیده و پرورده شده از زمین تاریکست ، انکارمیشد .

3- سابات = بازار سقف پوشیده ، سایبان. ساختن سقف درگزیده های زاداسپرم ، اینهمانی با « فرشگرد کرداری » دارد (بخش 34 پاره 21). فرشگرد ، به معنای « نوزائی خود و باز آفرینی » است . همانند « بهار» یا ماه است که همیشه درپایان هرماهی خود را ازنو میزاید (بخش 34 پاره 27) . واین مرحله پایانی را که « کمال » باشد ، همانند پیدایش تخم میداند(بخش 34 پاره 29) و میگوید : « ... باز آفرینی همه چهره ها درپایان ، به آغازهمانند

باشند ، چنان که مردم که هستی آنان از تخم (نطفه) است ، ازنطفه به وجود آیند وگیاهان که هستی آنان از تخمک است ، کمال پایانی آنها نیز همان تخم است .
4- نزد یهودیها Sabathiel شده است (سبت+ ایل = خدای سبت) که روزشنبه میباشد، و اینهمانی با « کیوان= زحل » داده میشده است.
5- واژه **سپید** دراوستا spaeta است که معنای درخشان دارد . مثلا به سپنتا دار ، سپید دار(سپیدار) هم میگویند که بخوبی میتوان دید ، « سپید » ، جانشین « سپنتا = سه پنت » شده است . سپید تاک (کرمة البیضاء = خسرو دارو، برهان قاطع) و سپیدخار(شوکة البیضاء، برهان قاطع) و سپید مرد (گلی مانند بستان افروز= برهان قاطع) و سپیده دم (گیاهی شبیه بستان افروز- برهان قاطع - که گل سیمرغ باشد) و سپید دست (ید بیضاء که نماد خود افشانی بوده است) همه بدون استثناء، با این بُن جهان و زمان و سیمرغ کاردارند . درکردی واژه « سپی» ، هم معنای « سفید» و هم معنای « پوست کنده » را دارد . چون این روزهای پایان ماه و سقف ، پوست و خوشه شمرده میشد .
6- واژه سپهرspithra درپارسی باستان همان معنای « سه پیت » را دارد . در پهلوی به ان هوسپیتر Huspitr و سپهرspihrگفته میشود و « هوسپی یا خسپی ، معنای مشتری = خرّم = سیمرغ را دارد .سپیتره ، همان معنای « سه + پیت = سه + فیت = سه نی» را دارد. چنانکه « سوفرا» همان معنای « سوف = نی» را دارد. همانسان که « انگرا » همان معنای « انگ » را دارد .
ازاین بُن ، زمان (= ماه نوین) میروید . این اندیشه ، برضد الهیات زرتشتی بود که میخواست اهورامزدا را آفریننده جهان و زمان سازد .
این سه روز، در عرف سیمرغیان1- روز رام 28 است + روز 29ماراسپند (مهراسپند = سیمرغ). **ماراسپند** است .مار اسپند ، به معنای سپنتای مادر است . دراصل **ماترا سپنتا** « مادرمقدس یا آب مقدس ، شیرابه بُن زمان و هستی » است(مادر، اینهمانی

با آب وشیرو شیرابه وخور، داشت، ماترا درعربی **مطر** شده است) ، و سپس درالهیات زرتشتی به معنای « سخن مقدس اهورامزدا » بکار برده میشود . علت نیز این بود ، که وقتی انسان، که تخم شمرده میشد ، آب (ماتراسپنتا) را جذب میکرد ، میروئید و روشنی و بینش ایجاد میشد . ماترا سپنتا ، سیمرغ درتحولش به « آب = دریا = مشک = آوخون، یا خونابه یا خور = ساقی = رود وه دائینی = دریای وروکش » هست .ازکاربردهای واژه ماراسپند دراین متون ، میتوان دید که او روان سپید ، درخشان و تابنده » است (یشت 13بند 81) و نیروی پاسداری کننده دارد (یشت 4 بند 4) . این ویژگیها بخوبی بیان سقف زمان بودن اوست.سپس مانندسایر ایزدان،گماشته هرمزد میشود(اصالت ازاو سلب میگردد) ، تا هرمزد ، تنها آفریننده گردد .

بالاخره روز 30، از سه روز پایان ماه - بهرام یا انگره مینو بود ه است. اینها سقف و کمال زمان، و بن رویش زمان تازه اند .طبعا درالهیات زرتشتی ، میبایستی از بُن زمان وگیتی بودن ، افکنده شوند . ازاین رو ، هم روز 28 را زامیاد = آرمئتی نامیدند، و هم روز 30 را انغران و انارام و مانند اینها نامیدند ، تا این سه روز، که سقف و بام زمان است ، دیگر معنای « بُن و بیخ » را ندهد .

درست روز 28 نشان میداد که سقف زمان ، اینهمانی با زمین (آرمئتی) دارد . زمین درآسمان ، جفت بُن زمان است . زمین ، سبد آسمانست . درست درفرازشاخهای خود بردن سبد، بوسیله گاو کشاورز، همین معنا را یاد آور مقتدران (موبد + شاه) میکند.

این ،« رام » هست ، که « آرمئتی » میشود آرمئتی ، سایه رام، یا سایه سقف گیتی و سقف زمان است

سپهر، زمین ، میشود

درگویش دشتسانی و لاری به « **ویار**» ، **آرمه** میگویند .
ودرافغانی ، زروانگی و زروانه ، به معنای « ویارانه » است .
ویار، به آنچه زن به شدت به آن هوس کرده باشد، میگویند . ویار، به معنای « میل وهوس و اشتها زن آبستن » است . دراینکه « **رام** » ،« **زروان = زمان** » ، **هست** جای هیچ شکی نیست . درستایش سی روزه ، ستایش رام (ترجمه عفیفی) میآید که : « سپاس دارم از دادار به افزونی .. چون او فراز آفرید تو **رام** ، **مینوی رامشِ خوارم (= مزه غذا) چونکه مردمان مزه خورش** ...
خدای زروان ، زمان بیکرانه ... »، و درهمین ستایش در رابطه با رام ... نام سپندارمذ (آرمئتی) را می برد « ... بستر و جامه چابک و دیگر نیز تخمه ، و آن نیز سپندارمذ چهره (= تخمه) خوش خوی، زن نیک ... » و این بستگی تنگاتنگ رام و آرمئتی را نشان میدهد . اینکه روز 28 اینهمانی با خدای زمان دارد، از نام سغدی و اوستائی آن نیز آشکار است . درسغدی نام این روزezmugtag میباشد و نام اوستائی این روز zemo-hudaeho میباشد (زمان دایه نیک).
چون این سه روزپایان زمان درماه ، بُن زمان ، یا « فرشگرد و نوزائی زمان وهستی » است ، خواه ناخواه « اصل رویش و زایش » زمان تازه وجهان تازه هست . درفرهنگ زنخدائی ، مفهوم کلی « **آفریدن** » ، ازاینهمانی دادن دو پدیده « زایش » و « رویش» (زائیدن و روئیدن) پیدایش می یابد . بدین علت واژه کانیا ، هم معنای « نی » و هم معنای « دخترجوان » را دارد .
ازآنجا که نام رام ، زورنZrvan است، این دویژگی زایش و رویش درمفهوم زمان هست . **مفهوم « زروان یا زمان » ، از سنتز تجربه دو پدیده روئیدن و زائیدن ، پیدایش یافته است** . در آمیختن دوپدیده باهم است که پدیده زمان را شناخته اند، یکی در روند کشاورزی و کاشتن ، و دیگری در روند قاعدگی(مانگانه) ماهیانه زن ، و مدت زمان حاملگی . درهزوارش دیده میشود که zarhuntan=zarhonitan به معنای زادن وzaritonitan به

معنای کاشتن است . پیشوند « زر» که پیشوند « زروان = زمان » هم هست ، در اصل به معنای نای است ، چنانکه به نای نهاوندی « زریره » گفته میشود، که درواقع به معنای « سه + نای = سئنا = سیمرغ » است (ایر= هیر= 3) . زریر برادرگشتاسپ ، نیز نام سیمرغست . « صریرا » نیز که به گل بستان افروز(برهان قاطع) گفته میشود ، و گل سیمرغ (ارتا فرورد) است همین نامست . بخوبی میتوان دید که **زرونZr+van ، به معنای « بند نی » است** ، چون معنای اصلی « وَن = بَن = بند » ، همان گره نی است . ازآنجا که این سه خدا ، بُن، یا « بند نی = اصل نوآفرینی ونوشوی زمان وجهان » هستند ، نام هرکدام ، درضمیر خود(بطورپوشیده درخود) ، دونام دیگر را هم دارد، چون این سه باهم، بیان اوج عشق ومهرو اشه و یکی شدگیست است . نام یکی، نام هرسه است . به هرحال « ویار» که با « آرزوی مزه کردن در هنگام آبستنی » بکار برده میشود ، بایستی مرکب از دو بخش « وی + یار» باشد . پیشوند « وی » همان « وای به = نای به » است که رام باشد . درافغانی واژه « وَیه » که به معنای « عرض و پهنای سقف و اشکوب خانه » است ، همین واژه است . « ویار» به معنای « جفت رام ، یار رام = رامیار » است .

اینکه رام ، **خودش آرمئتی هست** ، ازهمان واژه « آرمه » که به معنای « ویار» است، مشخص میگردد ، چون ویار، اینهمانی با « زروان » دارد . پس راه ما برای تعیین واژه « آرمئتیaarmaiti » باز میگردد . پسوند ti ، همان واژه « دی = مادر» و « دای » است ، و واژه « تائو» درچینی ، همین واژه است . آرمئتی ، مرکب است از « آرمه + تی » است . این آرمه ، همان واژهِ « رمه و رام » است ، و پیشوند « آ » ، ازملحقاتست .

در نقوش برجسته میترائی ، دیده میشود که گاو زمین ، شکل هلال ماه را دارد که همان « رام » میباشد . درواقع ، همان « سبد= ساپیته » است .در بررسی « ماه و سه خدای ماه » ، این نکته، روشن تر خواهد شد . ماه، خودش بام زمان یا ساپیته هست.

آنچه شگفت انگیزاست ، معانی باقی مانده درلغت نامه ها ، از « رم + رمه » میباشد ، که نه تنها این نکته را روشن میکند ، بلکه نکات دیگر را نیز، پدیدار و آشکارمیسازد .
---« **رمه** » ، دربرهان قاطع دارای این معانیست : 1- پروین (ثریا) 2- همه و مجموع (کُل) 3- سپاه (که همان سپد است) .
--- « **رم** » دربرهان قاطع دارای این معانیست 1- خاک 2- مغزهرچیز 3- رمه وگله و گوسفند 4- اجتماع 5- ریم
« **ریم** » دراصل به معنای « نی » بوده است ، چنانکه به کرگدن بواسطه شاخش ، ریما میگویند . ریم آهن ، درشوشتری به معنای « قطرات آهن که از ذوب یا گداختن آهن بدست میآید » . نام روزیکم ماه، که سیمرغ باشد نزد خوارزمیان بنا برابوریحان « ریم ژد » بوده است که اهل فارس « خرمژدا » مینامند . پس خرّم ، همان ریم است . « ریم» به معنای چرک زخم ، معنائیست که الهیات زرتشتی برای زشت ساختن این فرهنگ ، به این خدا داده است .چون شیرابه نی، اینهمانی با نی داده میشده است .
ازمعانی که درباره « رم و رمه » آمد ، میتوان دید که آرمه تی ، هم خاکست (هاگ = آگ، خروم ، دراوستا وسغدی، خاکست) و هم خوشه پروین ، وهم « کل وهمه » و هم « مغزچیزها » . پس **آرمئتی ، مجموعه کل جانها و خوشه پروین است که در زهدان هلال ماه قرار داشت** . و اینکه واژه « سپاه» همان واژه سپد است ، سپد = رمه (خوشه پروین = ارتا فرورد + بهمن) است ، معنای « نگهبان » دارد . ازاین گذشته **روان ، که اینهمانی با رام دارد** ، در گزیده های زاد اسپرم (بخش 29 پاره 7) سپاهبد تن وجان شمرده میشود : « و **سپاهبد ، روان است که خدای و نظم دهنده تن** است که برآن رد است . جایگاه دراو دارد ... » .معنای واژه « سپد » ، در گاهنبار ششم سال، معین میگردد . این پنج روز بیان تخمیست که جهان ازنو ، ازآن میروید . نام این جشن پنج روزه که سقف زمان در گیتی است ، hama+spath+maedya است که هرچند به « حرکت همه سپاه » ترجمه میگردد، ولی به معنای « میانه یا بُن ِ همه نگر، نگران

همه » است .spath هم « سپاه به معنای کل شده است » و هم « سپاس » به معنای « نگاه کردن و نگاهبانی کردن » است. درواقع خویشکاری سپاه ، نگریستن و مراقبت کردن ازهجوم دشمن و دفع آزارازجان اجتماع است . اینکه درفراز، خوشه و مجموعه تخم هاست ، به معنای آنست که مجموعه « بینش ها و روشنی ها» است ، چون تخم ، اصل رویش و پیدایش و روشنی و بینش است . از این رو معنائی که « سبد » دربرآیندهایش در ذهن تداعی میکند ، چشمگیر و ملموس میگردد .

درفرهنگ زنخدائی ،
آسمان وزمین (کرمائیل وارمائیل) ُجفت هم هستند
هم درآسمان، آسمان با زمین ُجفت ویوغست
و هم درزمین ، زمین با آسمان، یوغ وجفتست
آسمان درهرانسانی(تنی)، هست

درزرتشتیگری ، آسمان ، فرازپایه،وجایگاه روشنی است
وگیتی ، فرود، جایگاه آلوده شدن روشنی با تاریکی است
آسمان (آخوند با لباس سفیدش و حکومت که سپاه آسمانست) ،
باید بر زمین(کشاورزو طبقه پائین) حکومت کند
آغازسرکشی سیمرغیان
برضد حکومت دینی(موبدشاهی) زرتشتی

تا آسمان و زمین باهم، « یک تخم = هاگ = آگ » بودند ، هردو باهم ، « بـَر و بُن » ، « فراز وفرود » ، « سرو بیخ »، « روشنی وتاریکی» ، « سپید و سیاه » بودند . آسمان ، بـَر ِدرخت هستی بود، و زمین ، بُن آن درخت . ولی درآن « بـَر» ، بُن، که زمین باشد بود ، و دراین « بُن » که زمین باشد ، آسمان وبـَر

بود . «**کمال** » ، **آسمان وروشنی وفراز نبود** ، **بلکه** « **تخم** » **بود که همانقدر که** « **بَر= فراز**» **هست** ، « **بُن = فرود** » **هم هست** .
همانسان که آسمان ، ساپیته = سه بُن وسه اصل دارد ، زمین هم سه اصل وسه تخمه است .« گوشورون » که نام گاو زمین است ، مرکب ازسه واژه «**گـُش + ئور+ وَ ن** » هست، و هرسه واژه به معنای خوشه هستند . « گُش » ، خودش ، همان واژه « خوشه » است که قوش = هما نیز هست . ئورکه همان « عور» باشد درخُتنی به معنای « زهدان » است وعور درکردی شکمبه است . درترکی به خوشه پروین ، ئورکار گفته میشود(سنگلاخ) . درست همین« ئور»، همان « رمه = برم = پروین = ثریا » است . و« ون » ، هم معنای خوشه دارد و هم درختی است که سیمرغ که خوشه درخت ون است فرازش روئیده است . « دری گوش ، یا دری غوش » که همان واژه « درویش » باشد ، هم به معنای سه خوشه ، سه تخمه است، وهم به معنای سه مرغ (سیمرغ) هست . « درویش » ، طبقه زمینی وبرزیگروبینوا و بی چیزی بود ، که درهمین گاو لاغر، نمودار میشوند .
پس « **ساپیته** » **که سقف آسمانست** ، **به زمین سایه انداخته** ، **وتحول به زمین (گـُش+ نور+ ون) یافته است** . بهمن ، هلال ماهی (رام) شده است که درشکمش ، خوشه پروین رادارد، و ازاین زایمان ، زمین (گـُش + ئور+ ون) زاده شده است .
خود ِسیمرغ که آسمان باشد ، « ساینه » ، سایه (ساینه) بر زمین میشود (درتبری به سایه ، ساینه گفته میشود) . نارون ، که درخت سیمرغ است (نار= زن که سیمرغ است ، ون = درختی است که سیمرغ فرازش نشسته است) ، « سایه خوش » نام دارد . درخت ، سایه خوش است .« سیور» ، که در زبانهای گوناگون ، نام سایه است ، ما نند ساینه که درتبری، نام سایه است ، نام خود سیمرغ است . « سیور» ، که به معنای سه زهدان و سه اصل ، سه تخمه هست ، همان سیوره (کردی) یا سی بره (دشتستانی) است که « شب در= انده کوکا = تخم ماه » است که به فرود ، افشانده میشود . سیمرغ ، یا خدا ، سایه است . فرود

آمدن ، فرو افتادن ، به زمین آمدن ، ازخدائی او نمیکاهد ، بلکه تا به زمین نیاید ، نمیتواند ، تخم وبُن آفریننده بشود . روشنائی ، درفراز، باید با تاریکی درفرود ، باهم بیامیزند ، تا اصل آفرینندگی شوند . اهورامزدا و الاهان دیگر، با روشنائی دانائی نمیتوانند ، آفریننده بشوند .

تا **نقش** تو درسینه ما خانه نشین شد
هرجا که نشینیم ، چو فردوس برین شد
آن فکر و خیالات چو یاءجوج وچوماءجوج
هریک چو رخ حوری ، چون لعبت چین شد
بالا، همه باغ آمد و، پستی همگی گنج
آخرتو چه چیزی که جهان ازتو چنین شد

این اندیشه « آمیخته شدن آسمان با زمین » ، این اندیشه آمیخته شدن سیمرغ با آرمئتی (کرمائیل و ارمائیل) ، فقط درسرآغاز تاریخ آفرینش ، یکبار، روی نداده است ، بلکه این اندیشه « یک تخم شدن و جفت و یوغ شدن آسمان و زمین » ، درهرتخمی ، درهرجانی ، درهرانسانی ، همیشه هست . اینست که **پوست تخم مرغ ، « خرّم» نامیده میشود**، و زرده تخم مرغ « مح » که همان ماه(=مه) است (تحفه حکیم موءمن) . اینکه آسمان وسپهرها ، پوست وجامه زمین اند ، تشبیهی شاعرانه نیست ، بلکه به معنای آنست که « موو پوست و رگ » هرانسانی ، کیوان(= رام) و خرّم و بهرام است، و ماه ، که درافلاک ،« میان » شمرده میشود ، مغزانسان است . **مو و پوست و رگ هرانسانی ، بخشی از« کیوان و مشتری و بهرام » در آسمان است** . آسمان ، پوستی نبود که بتوان ازتن انسان کَند . چنین کاری یک « انتزاع » بود . اگر پوست انسان را کسی می « کَند » ، جان را ازانسان ، میکند . این کار، جان کندن انسان بود . « نزع » ، برکشیدن و برکندن چیزی ازجای خودش هست (منتهی الارب) . چرا یک فکر ِ عقلی ،انتزاعیست ؟ چون می انگارند که عقل ، جان را از تن واقعیات ، میکَند ، و به جان خالص آن تن ، دست می یابد . **این جان و روح را از تن کَندن (فکر انتزاعی کردن) ، همان روند**

« آسمان متعالی ورفیع » را از « تن زمین » کندن است . چرا یک فکرعقلی ، تجریدیست ؟ چون بیرون کردن پنبه از پنبه دانه ، تجرید است . چون برکندن موی از پوست ، تجرید است . چون کندن پوست درخت از درخت ، تجرید چوب است . چون برهنه کردن هرچیزی، از زوایدی که برآنست ، تجرید است . در الهیات زرتشتی ، درختان و گیاهان ، درآغاز بی پوست هستندو با آمدن اهریمن ، پوست پیدا میکنند . **این پوست را باید کند و دور انداخت ، تا از شرّ اهریمن ، نجات یافت** . البته خوداین موبدان ، فراموش میکردند که اهورامزدا را ، پوست سپهر میدانند . ولی **معنای پوست کندن ، آن بود که جان و روان ، از تن ، از زمین ، نجات داده میشود ، چون جان و روان و روح ، آسمانی و متعالی هستند** . ولی این تجرید و انتزاع ، این پوست کندن ، بازکردن پوست از گوسپند کشته ، ازگاو کشته بود .

این پوست کندن ، نشان آن بود که دیگر، جانی و روانی نیست . **تا این پوست به تن چسبیده و آمیخته است ، گوسپند و گاو ، زنده است.** تا سپهرهای فرازین از سپهرهای فرودین ، کنده نشده اند ، جهان هستی ، جان دارد .

با کندن پوست وجامه ِ آسمان ، از گوشت ِ زمین، حق ذبح وقربانی زمین وزمنیان ، بدست آسمانیان (آخوندها و حکومتگران و ارتشیان) میافتد . **مسئله حاکمیت و قدرت رانی با زدارکامگی از بالا به پائین ، حقانیت، پیدا میکند ، و طبعا کشاورز و برزیگر و واستریوشان ، برضد این آموزه هستند** . مسئله بلند کردن سبد بوسیله گاو لاغر کشاورز ، که پیمانه خورش و پروش است ، همان **مسئله امروزین** است ، **که به آگاهبود ِ قدرتمندان دینی و حکومتی رسانیده میشود که « درگردن شما ، وام ما هست »** .

ما به شما ، همه بخش ازغذای نیرو زای خود را وام داده ایم ، و شمارا پرورده ایم، و دررگهای وجود شما ، چیزی جز خون وجود ِ ما نیست، که شیری شده بود که شما از پستان ما مکیدید ونوشیدید . فقط شما ، به شیوه طفیلیها میاندیشید . طفیلی ها ، میاندیشند که جانداران (همه کیهان و همه بشریت) به غایت خون

مکیدن آنها ، خلق شده اند . اگر طفیلی نبود، جهان ، خلق نمیشد . خدای شما ، آسمان شما ، اهورامزدا و الله شما ، همه ازهمین « سبد ما » ، خورده اند، و پرورده شده اند . **خدای شما ، وجودش را به ما بدهکاراست . ازما ، هستی یافته است . قدرت شما ، ازما ست و به خودی خود ، هیچ قدرتی ندارید** . خدای شما ، ازما ، « هست » .